

## • زن: موانع و مشکلات •

### • مینو مرتاضی •

مبنای نه‌لایمات و ستهایی که زنان تحمل می‌شوند، در درجه اول مربوط به جنسیت‌شان است. جنسیتی که ثانوی و درجه دوم محسوب می‌شود چرا چنین تفکری در جامعه ایجاد شده است؟ چرا به جنسیت ارزش می‌دهیم؟ برای پاسخ به این سول بهتر است نگاهی به تجربه تاریخ بیافکیم ببینیم آیا جنسیت زنانه از ابتدای اریخ بشریت درجه دوم به حساب می‌آمده؟ پاسخ این سوال منفی است زیرا در هیچ‌یک از کتب تاریخی به طور گذرا نیز اشاره‌ای به این موضوع نشده است، حتی کتب دینی عهد عتیق نیز که معتقد است زن از مرد به وجود آمده است، زن را به عنوان برجودی ثانوی تلقی نمی‌کند، بلکه بی‌گردد زن بخشی از وجود مرد است. «ویل دورانت» در کتاب تاریخ تمدن می‌نویسد: «در هر نوع سیستم اجتماعی زنان دارای نفوذاند ولو این که این نفوذ محدود به حدودی باشد و این نتیجه شرایط خاصی است که وی از لحاظ وظیفه تقسیم و تهیه غذا در خانه دارد و هم‌چنین نتیجه نیازمندی خاصی است که مرد به او دارد و او می‌تواند از انجام آن خودداری کند» نفوذ زنانه حتی اگر محدود به حدودی باشد که هست نفوذی ثانوی محسوب نمی‌شود زیرا در اجتماعات ابتدایی قسمت اعظم پیشرفت‌های اقتصادی و فرهنگی به دست زنان انجام گرفته است. هنگامی که مردان دائماً به

شکار اشتغال داشتند زنان هزاران هنر و صنعت ایجاد کردند از پارچه بافی و  
 انجمن سازی و حصیربافی و کوزه گری تا کشاورزی و تجارت و اهلی کردن  
 حیوانات همگی به دست زنان بوده است. و هم پای تمام این کارها همواره عهده دار  
 فعالیت تولیدی و تکثیر نسل که استوانه ایست که جوامع بشری بر مبنای آن  
 به وجود آمده اند بوده است. این دو استوانه در ید قدرت زنان بود مسلماً در آن  
 زمانه تنها جنسیت ماده (زن) جنسیتی درجه دوم محسوب نمی شده است بلکه از  
 راج و قرب خاص که «تولد و خلق» به انسان می دهد نیز برخوردار بوده است.  
 زن، سالار بود، و مادر خدا محسوب می شد و خدایان عموماً چهره زنانه داشتند.

اما دوره جوانی در اجتماعات ابتدایی کوتاه بود، و به تبع آن دوره جوانی و  
 قدرت زن نیز عمری کوتاه داشت، زایمان های متعدد و نگاهداری فرزندان و  
 دیگر مشقت های زندگی خیلی سریع قدرت و نیرو را از زن می گرفت و زن خیلی  
 سریع از کار می افتاد و سربار می شد، تا زمانی که هر کس به اندازه نیازش تولید  
 می کرد و مصرف می کرد مشکل به لحاظ ارزشی وجود نداشت، هر کس تولید  
 می کرد زنده می ماند و به حساب می آمد هر کس قدرت تولید نداشت از بین  
 می رفت. بعد از پیشرفت کشاورزی، عایدات بیشتری از آن چیزی که مصرف  
 می شد تولید گردید، جنس مرد که قوی تر مانده بود به تدریج تسلط خود را بر  
 خانواده گسترش داد و حتی کشاورزی را که کاملاً در اختیار زنان بود به واسطه  
 نیروی بدنی خوبی که داشت از چنگ زن در آورد و توانست حیواناتی را که زن  
 اهلی کرده بود به واسطه زور بازویش در زراعت به کار بگیرد و بدین ترتیب مرد  
 سرپرستی کامل زراعت و فلاح را بر عهده گرفت، هنوز در این بخش از تاریخ  
 هم زن درجه دوم محسوب نمی شود. تا این دوران نیز تقسیم وظایف جنبه ارزشی  
 نداشت و صرفاً انجام کار مطرح بود. اما به تدریج زیاد شدن و انباشت محصول  
 موجب غیبت زنان از صحنه تولید اقتصادی و فعالیت اجتماعی شد. زنان تولید  
 اجتماعی و اقتصادی را منحصر به تولید نسل و توالد کردند و به تدریج از صحنه  
 تولید و فعالیت های اجتماعی کناره گرفتند. در نتیجه حقوق اجتماعی شان یکسره  
 به نابودی کشانده شد تا بدانجا که از عنصری درجه یک و فعال به موجودی درجه

دوم بدل گردید. غیبت زن از اجتماع با محدود شدن زن در خانه دقیقاً از زمانی آغاز می‌شود که زن از فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی و تولید کناره می‌گیرد، این کناره‌گیری هم به‌خاطر ازدیاد محصول زمین و دارایی قابل انتقال مانند حیوانات بود. ازدیاد محصول و دارایی بیشتر به فرمان‌برداری و محدود کردن زن در خانه کمک کرد زیرا زن و مرد هر دو می‌خواستند که دارایی‌شان در خانواده تحرد برای فرزندانشان بماند، حق مادری حق مقدس و غیرقابل خدش‌های محسوب می‌شد و حق مادری برابر بود با حق انتقال ارث، اما محدود شدن زن در خانه او را از این حق هم محروم کرد زیرا دیگر دلیلی وجود نداشت نازن در امر مشخص کردن پدر طفل فعال باشد. جدا شدن زنان از حیات اجتماعی موجب شد که نیروی بدنی‌شان نیز روز به روز تقلیل رود. دور بودن و دور ماندن از فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی و نداشتن و نیاندوختن تجارب حیاتی، قدرت مدر که را نیز به خراب و بی‌حسی می‌کشاند و زنان با دور ماندن از محیط‌های مناسب اجتماعی و دوگیر نشدن در فعل و انفعالات جامعه دچار رکود فکری تاریخی گشته‌اند و این رکود هم متأسفانه تبدیل به یک دور باطل شده است یعنی چون دچار رکود فکری می‌توانند در اجتماع فعال شوند «حتی اگر اجتماع اجازه دهد» و از طرئی چون در اجتماع نبودماند دچار رکود فکری شده‌اند، و نا انجماد فکری‌شان زوب شود با پیشرفت سرسام‌آور تکنولوژی و اطلاعات همیشه فرصت تلف شده‌ای دارند که آن‌ها را از دستیابی به مکان‌های مناسب در اجتماعی باز می‌دارد. صرف‌نظر از نوع تلقی و فرهنگ مردسالارانه که زنان را با انواع مختلف رسایل از خرافات سنتی گرفته تا هنر و اخلاق به انقیاد می‌کشاند، درگیری‌های طبقاتی و ظلم و ستم و درگیری‌های مختلفی که میان انواع تفکرات یا ملل مختلف وجود دارد نیز موانع دیگری را در راه رشد و تعالی زنان ایجاد می‌کند. زیرا زمانی که اغلب ملل جهان تحت سلطه و استعمار عده‌ای قلیل فرار گرفته‌اند طبیعی است که هدف اولیه، کوتاه کردن دست سلطه‌جو و استعمارگر است و این مسئله خیلی بیشتر از آنچه که زنان در توان دارند از انرژی و قوای آنان به تاراج می‌برد. چه‌زنانی که با انواع مرارت‌ها فرزندانی را به عرصه رسانده‌اند، ناچارند آن‌ها را

چه در غالب سرباز و کارگر چه در لباس اسیر و زندانی از دست بدهند. و این حاصل عمر زنان است که از بین می‌رود. «در واقع مهم‌ترین و اصلی‌ترین تولیدشان به نواج می‌رود» زنان ممکن است بتوانند با مردان و حتی همسرانشان درگیر شوند اما با پسرانشان که در واقع مهم‌ترین تولداتشان هستند نمی‌جنگند زیرا در پناه آنان که خود تربیت نموده‌اند هویت و معنا می‌یابند و این اصلی‌ترین گرهی است که زنان باید در گشودن آن متفقاً و صمیمانه دست یازن به یکدیگر بدهند و این گره جز به همت فراگیر و جهانی زنان باز نمی‌شود. چه بسا دیکتاتورها و شخصیت‌های متفرد تاریخ که به سبب تربیت سراسر عقده و حقارت مادری که عقده‌های تاریخی‌اش را به کودکش منتقل ساخته، جهان را به خاک و خون کشاده‌اند ورشد و پیشرفت بشری را تا مدت‌ها به تاخیر افکنده‌اند.

**✳ حال** که بار اصلی تربیت فرزندان بردوش زنان است (در مقام مادر، مربی و معلم) تغییرات ارزشی حاصل از تغییرات اجتماعی یا تکنولوژیک خیلی سریع توسط زنان به نسل تربیت‌پذیر منتقل می‌شود از این رو یری نمودن زنان برای ارتقاء و دریافت جهت واقعی تغییرات وظیفه مصلحان هر جامعه می‌باشد. زنان امروز برای ساختن جامعه‌ای واقعی و حقیقی و بدور از فریب و خدعه و نیرنگ، احتیاج به آزادی و توانایی دارند. ✳

ممکن است به نظر برسد که زنان امروزی از آزادی بیشتری برخوردارند زیرا تعداد انتخاب‌های زنان بیشتر از گذشته است ولی آیا صرف زیاد کردن تعداد انتخاب‌ها «آزادی» است یا آزادی واقعی در بافتن معیارهای انتخاب است. به قول اندیشمندی: افزودن تعداد انتخاب‌ها معمولاً چون سیست جلب مشتری سوپر مارکت‌ها عمل می‌کند که در نهایت منجر به یک انتخاب تراژیک می‌شود، درحالی‌که با داشتن معیارهایی برای انتخاب معمولاً انتخاب‌ها بیشتر به واقعیت خود نزدیک می‌شوند، خواه این واقعیت آن چیزی نباشد که جامعه یا اطرافیان پسندند. داشتن آزادی برای انتخاب معیار به فرد فرصت می‌دهد تا خود را بیشتر و بهتر بشناسد و محک بزند. به نظر می‌رسد که زنان سی‌بایست با واقع بینی با مشکلات ناشی از تبعیضات جنسی برخورد نمایند و از برخوردهای شعارگونه و

غیرواقعیانه با مسائل و مشکلات دوری جویند. در جوامع امروز که اغلب صفات انسانی به نام مردان ثبت شده است و جزو صفات مردانه محسوب می شود چاره‌ای نیست جز این که با تحمل انواع مشکلات و قبول هر گونه رنج و تعب، ثابت کرد که صفات شایسته به مرد و زن هر دو اختصاص دارد. مثلاً در جوامع امروزی خوب، دقیق و شایسته کار کردن، خوش‌قولی، شجاعت، سخت‌کوشی و گلیم خود را از آب بیرون کشیدن صفاتی مردانه تلقی می‌شود و برعکس آسان‌گیری و چشم‌پوشی از معایب و گذشت و نادیده گرفتن و عشق کور داشتن نسبت به کسان صفاتی زنانه محسوب می‌شوند. این قبیل برداشتها و اختصاص دادن صفات انسانی به جنس خاص دور از واقعیت به نظر می‌رسد. این برداشتهای نادرست که اساس تربیت کودکان قرار می‌گیرد باعث می‌شود کودکان امروز که زنان و مردان آینده هستند دارای تفکرات ارتجاعی در خصوص جنسیت‌شان گردند، کما این که می‌بینیم علی‌رغم پیشرفت تکنولوژی و علی‌رغم فعال بودن زنان در تمامی بخش‌های اجتماعی هنوز که هنوز است از صفات زنانه و مردانه تلقی‌هایی می‌شود که نادرست می‌نماید.

مثلاً ابتکار عمل داشتن صفت مردانه تلقی می‌شود چرا؟ بدیهی است که مردان طی قرون و اعصار از آن تعداد آزادی فردی برخوردار بوده‌اند که خودشان نوع زندگی و روابطشان را تعیین کنند و این آزادی به اندازه کافی قدرت ابتکار عمل به‌ایشان می‌بخشد اما زنان از آغاز نشی جز صبر کردن فرا نمی‌گیرند، بنابراین این گونه صفات، خصلتی و ذاتی نیستند بلکه اکتسابی و آموختنی هستند همان‌طور که عشق و محبت و فداکاری هم صفات ذاتی نیستند بلکه دقیقاً مانند هر فضیلت دیگر آموختنی‌اند. زنی که از مسئولیت‌های انسانی‌اش تهی شود امکان بروز غرائز طبیعی مثبت و حتی منفی‌اش را نداشته باشد چگونه رشد کند و تجربه بیاندوزد، ازاینرو اکثریت زنان در جوامع انسانی بیشترین تجربه‌ای که اندوخته‌اند این است که با قواره جسمی بیرونی‌شان مطرح شوند زیرا تنها جنبه‌ای که از آنها باقی مانده همین است. در نتیجه چاره‌ای جز پرداختن به این پوشش بیرونی ندارند باید آنرا برای خریدار و متقاضی، زیبا و تازه نگاهدارند از این رو در طی قرون و

اعصار تنها کاری که هرگز بی مشتری نمانده مشاطه گری بوده است.

زن تهنی شده از غرائز و بدون قدرت عمل و ابتکار و آزادی، اساساً در شرایطی نیست که بتواند عشق حقیقی را درک کند. همان طوری که مردان در سمت ارباب و آقا امکان برابری و عشق حقیقی را از خود دریغ می کنند، زن نیز در مقام فرودست از چنین نعمتی خود را بی بهره می سازد. زیرا شرط لازم عشق حقیقی مبادله است و در مبادله توازن و برابری و آزادی شرط لازم میان طرفین است. بدیهی است که میان ارباب و برده یا مهتر و کهنتر مبادله صورت حقیقی به خود نمی گیرد. اصل اساسی دیگری که عشق واقعی را به وجود می آورد و تحکیم می بخشد، این است که طرفین محدودیت های خود و طرف مقابل را شناخته و از توانایی ها و یا از عدم توانایی های یکدیگر سوء استفاده نکنند درحالی که اغلب زنان و مردان با عشق واقعی غریبه اند و کشش های سطحی و ظاهری و نیازهای غریزی را که ابزار ابتدایی عشق ورزی اند را با عشق حقیقی اشتباه می گیرند از این رو پس از این که این غرایز فروکش می کنند (که ممکن است این فروکش کردن سال ها به طول انجامد) زن و مرد چون دو غریبه علی رغم سال ها همسری از کنار هم عبور می کنند! مردان معمولاً به خود اجازه می دهند به طرزی نامحدود از توانایی های همسرانشان استفاده کنند و به این ترتیب آنان را به نوعی بی حرمتی و بی مبالاتی نسبت به هویت واقعی خویش وادار می سازند و زنان را عملاً به سمتی سوق می دهند که برای وجود خویش ارزش قائل نباشند. و بدیهی است زنانی که هیچ عشقی به خود نداشته باشند قادر نخواهند بود دیگری را دوست بدارند و احترام کنند ولو این دیگری فرزندشان باشد. عشق مادری و هویت مادری که به توسط آن، بسیاری زنان خود را به اسارت دائمی کشانده اند - بدون این که تعریف درست و جامعی از وظایف مادری در ذهن داشته باشند - باعث شده هرگونه حس و روح آزادینخواهی در این طیف از زنان، مغایر و منافی با صفات مادرانه تلقی شود. زنان مهم ترین و اصلی ترین تولیدشان کودک است زیرا زن تهنی شده از غرایز مثبت و منفی و مطرح شده با پوسته بیرونی به محض این که درباب این پوسته بیرونی جوانه زده از خود فراتر می رود و حرکتی به سوی آینده می شود از

این رو سخت به کودک احساس وابستگی و نیاز می‌کند و این وابستگی و نیاز و این تنها وسیله شدن را به آسانی از دست نمی‌دهند و این احساس بیش از آن که احساس مادری باشد احساس هویت یافتن و معنا شدن است و جوانه به ظهور رسیده مملوک اوست. احساس مالکیت است که در واقع جانشین احساس مادری شده و تریف مادری را آن‌چنان دیگر گونه نموده است که اگر تریف صحیحی از آن ارائه شود چون پوستین وارونه می‌نماید! به‌طور خلاصه باید گفت صفات مادری چون صفات خدایی باید باشد خداوند از روح و صفات خود در انسان ودیعه نهاده است آیا صفات مادرانای که اکنون حتی در مادران نمونه مطرح است صفاتی خدایی است؟ خداوند در مقام آفریننده انسان در درجه اول جسم او را به استقلال و مستقل شدن وامی‌دارد و سپس او را به تفکر و تمعل و آزاد کردن روح از انواع بندها و بندگی‌ها می‌خواند، خداوند انسان را هم چون صبیعت آزاد و بخشنده و زیبا و دقیق و منظم آفریده باضافه این که به انسان صفت و خوان آگاه شدن را هم بخشیده است. حال با مادران است که صادقانه با خود بیادبشند و ببینند در رابطه با فرزندانشان از روش خدایی استفاده می‌کنند یا روش‌های مالک و مملوکی. آیا مادران اجازه مستقل شدن و آگاه شدن و در نتیجه آزاد زیستن و اندیشیدن را به فرزندانشان (اعم از دختر و پسر) می‌دهند یا همیشه آنان را اسیر خود می‌خواهند. پسر خوب یا دختر خوب کسی است که فرمانبردار خوبی باشد. یکی از بدترین ظلم‌هایی که به زن شده است این است که در تقسیم وظایف بین زن و مرد در وظیفه مادراه بیش از حد غلو شد. است و آن را تا حد تقدس بالا برده‌اند و به این ترتیب موانع بیشتری در راه تعالی او قرار داده‌اند. زنی که مهم‌ترین وظیفه خود را مادری بداند پس از طی سال‌ها بچه‌داری و سرویس‌دهی، بدون این که زمانی برای رسیدگی به خود و تعمیق معارف خود داشته باشد، زمانی که به خود می‌آید که می‌بینند فرزندان بزرگ شده‌اند و به ثمر رسیده‌اند اما از خودش جز موجودی فرسوده، باقی نمانده است. کجا خداوند چنین سرنوشتی را برای کمتر از نیمی از جمعیت بشر خواسته است. دردناک‌ترین بخش تراژدی زمانی است که فرزندان یک مادر بخواهند مستقل شوند، احساس



مادری که با بارداری زن آغاز می‌شود وجوه مختلف دارد، زن هنگام بارداری با این تفکر که فرزندش قهرمان خواهد شد دوران بارداری را تحمل می‌کند و معمولاً زنان در رابطه با فرزند پسرشان وابسته‌تر عمل می‌کنند زیرا به علت اعتباری که زن برای مردان قائل است و آنان را قهرمان و قوی می‌پندارد با پسر دار شدن در نهرمانی و قدرت او شریک می‌شوند و خود را می‌بولانند.

احساس مادری کیفیت متفاوتی با احساس پدری دارد. زنان دهر نوع رابطه‌ای گونه‌ای وابستگی درونی ایجاد می‌کنند آن‌ها در روابط مادری و همسری و حتی فرزندی برده‌وار عمل می‌کنند هرچند به ظاهر آزاد باشند درحالی که مردان اصولاً خودمختار عمل می‌کنند، و از درون خود را به بند نمی‌کشاند. معمولاً قید و بندها از بیرون بر مرد تحمیل می‌شود، از این رو گسیختن وجدانشان برای مرد و پدر بسیار آسان‌تر از مادر و زن است. مجموعه این عواطف که عموماً نشاء گرفته از جنسیت و تبعیضات جنسی است باعث می‌شود که زنان از رشد و نعلی و فرهیختگی، فاصله بگیرند.

ازبیش رشد بی‌رویه جمعیت گردانندگان و سرمداران حکومت‌ها را نگران کرده است و جهان اکنون از زنان می‌خواهد که کمتر به کار تولید مثل پردازند، کم شدن موالید سبب خواهد شد که انرژی زنان به جای آن که صرف عمل تولید مثل شود به مصارف دیگر برسد. از این‌رو زنان می‌توانند از این فرصت به نحو مطلوبی استفاده کنند.

با کمتر شدن مشکلات بارداری و زایمان و پرورش کودک فرصت‌های بیشماری برای زنان ایجاد می‌شود که خوبست این فرصت‌ها را بشناسند تا با شناخت و کسب آگاهی به صلاحیت‌های مورد نیاز دست‌یافته و با رها ساختن خود از قید تبعیضات جنسی به مقام شایسته انسانی ارتقاء یابند.

«برلی انسان شدن باید معنای آن را دریافت به گفته مرحوم دکتر شریعتی تمام خصوصیات انسان از سه اصل ناشی می‌شود، خودآگاهی، انتخاب‌کنندگی، آفرینندگی! پس هر انسانی به میزان خودآگاهی‌اش، قدرت انتخابش و قدرت آفرینندگی‌اش انسان است و انسان عالم و منتخب و آفریننده باید خود را از چهار



جبر آزاد سازد: جبر طبیعت، جبر تاریخ، جبر اجتماعی، و جبر خویشی»<sup>۵</sup> به نظر می‌آید که در درجه اول برای تغییر وضع موجود زنان خود باید قدرت ابتکار را به دست گیرند زیرا زن آگاه و انتخاب‌گر و آفریننده خود را می‌سازد و هویت مناسب خویش را می‌جوید در جایگاه مناسبی در جوامع بشری می‌نشیند نه این که او را «سرجایش بنشانند»، جایی که هم اکنون تاریخ، جامعه و طبیعت یا جنسیت برایشان باز کرده بسیار محدودتر از آن است که زنان امروزی بتوانند تمامی استعدادها و شایستگی‌هایشان را در آن به عرصه ظهور برسانند!

هرچه هر آن چه آفریده شده، در اینج کمال است زیرا «هستی» اولین و آخرین حرف آفرینش است و زن در این هستی و هستی‌آفرینی دستیار خداوند و همدست اوست. وقتی زنان بپذیرند که کمتر از سایر موجودات نیستند و به لحاظ ارزشی، همسنگ و همپایه مردانند و آن هنگام که به خودباوری برسند، به زودی پی می‌برند که در وجود محترمشان چه سرچشمه‌های لایزال قدرت وجود دارد و از آن چگونه می‌توانند و باید به بهترین نحو استفاده کنند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی